

دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۴
زمستان ۱۳۸۴
صص. ۷۹ - ۹۶

اندیشه‌های نوین تربیتی
دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی
دانشگاه الزهراء

مقایسه‌ی تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها

فاطمه حسینی

shabesahra@yahoo.com

کارشناس ارشد مشاوره‌ی خانواده

دکتر باقر ثنایی ذاکر

bsanai@yahoo.com

استاد دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه تربیت معلم

چکیده

در این پژوهش، همسانی تعارض زناشویی والدین (زوج‌های نسل اول) با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها (زوج‌های نسل دوم) بررسی شده است. طرح پژوهش علی-مقایسه‌ئی (تطبیقی) است. جامعه‌ی آماری پژوهش، برای زوج‌های نسل دوم، دربرگیرنده‌ی زن و شوهرهای ساکن اصفهان بود که با یکدیگر زنده‌گی می‌کردند و زنان از اول تیر تا پایان شهریور در دوره‌های اوقات فراغت در فرهنگ‌سراهای این شهر شرکت کرده بودند. جامعه‌ی آماری، برای زوج‌های نسل اول، دربرگیرنده‌ی مادران و مادرشوهرهای زنان شرکت‌کننده در این دوره‌ها بود. برای گزینش نمونه، روش نمونه‌گیری غیراحتمالی از نوع گلوله برفی به کار رفت که بر اساس دستور برآورد نمونه، ۱۲۰ زوج به عنوان زوج‌های نسل دوم گزیده شدند. نمونه‌ی برآوردشده برای زوج‌های نسل اول، دربرگیرنده‌ی ۱۲۰ مادرزن و ۱۲۰ مادرشوهر بود. روی هم رفته، نمونه‌ی نهایی پژوهش ۴۸۰ نفر در خود داشت. برای گردآوری داده‌ها، پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی با روایی ۰/۷۱ به کار رفت. این پرسش‌نامه، هفت بعد از تعارض‌های زناشویی را می‌سنجد: کاهش رابطه‌ی جنسی؛ جداسازی امور مالی از یکدیگر؛ کاهش هم‌کاری؛ حمایت‌جویی از فرزند(ان)؛ افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود؛ کاهش رابطه‌ی خانوادگی با خویشاوندان همسر؛ و افزایش واکنش‌های هیجانی. داده‌ها برای مقایسه‌ی میانگین‌های مستقل با روش آماری t تجزیه و تحلیل شد. نتایج آماری به دست آمده در سطح $P < 0/05$ نشان داد تعارض‌های زناشویی والدین با تعارض‌های زناشویی فرزندان همسر داران هم‌سان است. هم‌چنین در همه‌ی زیرمقیاس‌های تعارض‌های زناشویی، زنان با مادران‌شان هم‌سانی دارند. هم‌سانی زیرمقیاس‌های تعارض‌های زناشویی میان مردان و مادران‌شان، تنها در دو زیرمقیاس جلب حمایت فرزندان و کاهش رابطه‌ی جنسی معنادار نبود و در پنج زیرمقیاس دیگر رابطه‌ئی معنادار دیده شد.

کلیدواژه‌ها: تعارض زناشویی؛ نسل اول؛ نسل دوم؛

پیش‌گفتار

خانواده نظامی اجتماعی و طبیعی است که ویژه‌گی‌های خاص خود را دارد. در چنین نظامی، افراد با علائق و دل‌بسته‌گی‌های عاطفی نیرومند، دیرپا، و متقابل، به یک‌دیگر پیوسته‌اند. این دل‌بسته‌گی‌ها، اگر چه شاید شدت و حدت‌شان در طی زمان کاسته‌شود، اما در سراسر زنده‌گی خانواده‌گی پاینده خواهند بود. نیروی خانواده به اندازه‌ی آن است که به رغم فرسنگ‌ها فاصله میان اعضا، و حتا مرگ برخی از آنان، باز هم تأثیر خانواده پابرجا خواهد ماند (کلدن‌بری و کلدن‌بری، ۱۳۸۲).

هر خانواده برای خود دسته‌ئی از قواعد و اصول پدید می‌آورد و نقش‌هایی متنوع برای اعضا تعیین می‌کند. قواعد، الگوها، ارزش‌ها، و ویژه‌گی‌های هر خانواده، از آن همان خانواده است که از نسلی به نسلی دگر منتقل می‌شود. هر فرد آن‌ها را از خانواده‌ی اصلی خویش به ارث می‌برد، آن‌ها را با خود می‌کشد، و با آن‌ها به آن سوی ازدواج گام می‌نهد. در واقع، هر کدام از همسران (زن یا مرد) میراث‌های خانواده‌گی یا انتظاراتی را با خود دارند که از نسل‌های قبل ارث برده‌اند (ثنایی، ۱۳۷۸)، و چون هر کدام گونه‌ئی احساس وفاداری ناپیدا به والدین خود دارند، همیشه خود را به گونه‌ئی هشیار یا ناهشیار وام‌دار والدین خود می‌دانند و تلاش می‌کنند دین خود را ادا کنند. یعنی هم‌سو با انتظارات و خواست‌های والدین رفتار کنند. این احساس حتا پس از ازدواج ادامه خواهد داشت (بوزورمینی‌نامی و اسپارک^۲، ۱۹۷۳).

پس از ازدواج، هر یک از همسران انتظار دارند خانواده‌ی جدید همان شکلی را پیدا کند که برای او مطلوب و آشناست. هر کدام‌شان می‌کوشد واحد زن و شوهری را در راستای مطلوب و پذیرفته‌ی خود سازمان دهد و دیگری را برای هم‌سازی^۳ با خود تحت فشار گذارد (مینوچین^۴، ۱۳۸۰).

زن و مردی که به یک‌دیگر می‌پیوندند میراث روانی یکتا و جداگانه‌ای دارند و آن را وارد پیوند زناشویی خود می‌کنند. هر کدام تاریخچه‌ئی شخصی، شخصیتی یگانه، و گروهی از افراد درونی‌کرده و پنهان دارند که آن‌ها را در همه‌ی روابطی که با همسر خود خواهند داشت دخالت می‌دهند. به سخن دیگر، تأثیرهایی که افراد در زمان کودکی از والدین خویش گرفته‌اند چندان فرصتی برای رشد و بالنده‌گی تجربه‌های نو باقی نمی‌گذارند. زن و مرد، از آن رو که هنوز هم به درون‌فکنده‌های پیشین خویش پاسخ می‌دهند نمی‌توانند طبق

1. Goldenberg, Irene, & Goldenberg, Herbert

2. Boszormenyi-nagy, I., & Spark, G.

3. Accommodation

4. Minuchin, Salvador

واقعیت کنونی با یکدیگر برخورد کنند. اگر این درون‌فکنی‌ها بر اساس پیوندهای فرد با والدینی شکل گرفته باشد که با یکدیگر تعارض داشته‌اند، احتمالاً پیوند او با همسرش نیز مخدوش و متعارض خواهد بود (دلادینکا، ۱۳۸۲).

از آن‌جا که هم‌بسته‌کی مسنقیمی میان رابطه‌ی نامناسب زن و شوهر با یکدیگر و رابطه‌ی نامناسب آن‌ها با فرزندان‌شان وجود دارد. در ازدواج‌هایی که رابطه‌ی زن و شوهر با یکدیگر تعارض‌آمیز است، ارتباط والد-فرزندی مناسبی نیز وجود نخواهد داشت. از این رو، فرزندی که در این خانواده‌ها بزرگ می‌شوند خود تبدیل به والدینی خواهند شد که کفایت و توانایی مناسبی ندارند و کارکردشان با نارسایی روبه‌رو می‌شود (باوم^۱، ۲۰۰۳).

کسانی که در خانواده‌ی اصلی خویش و در پیوند با والدین‌شان با تجربه‌هایی منفی هم‌چون توجه کم، دوری‌گزینی زیاد، خودابرازی محدود، و خوشنودی اندک روبه‌رو بوده‌اند. مشکلاتی از این دست را نیز در کنش‌ورزی با افراد صمیمی و نزدیک زنده‌گی خویش، یعنی همسر و فرزندان‌شان خواهند داشت (وامبار و هم‌کاران^۲، ۲۰۰۳).

گذشته از یادگیری رفتار تعارض‌آمیز از والدین، درگیر شدن فرزندان در این گونه روابط متعارض نیز می‌تواند پایه‌ئی برای ائتلاف‌های زناشویی آنان در زنده‌گی مشترک آینده‌شان باشد. زمانی که نظام دونفره‌ی زن و شوهر به دلیل مشکل دچار اضطراب می‌شود، آنان نیازمند حضور فرد سوم هستند تا بتوانند با ائتلاف با وی تنش را کاهش دهند و در این فرآیند «مثلث‌سازی»، بیش از همه از فرزندان انتظار ائتلاف دارند. والدین با سوءاستفاده‌ی ناخودآگاه از فرزندان، بر تعارض‌های خود سرپوش می‌گذارند و فرزندان نیز ناخودآگاه درگیر تعارض‌های والدین و با آن‌ها همراه می‌شوند و بعدها همین تعارض‌ها را ناآگاهانه و ناخواسته وارد ازدواج خود می‌کنند. برای نمونه، اگر مردی به شیوه‌ی پول خرج کردن همسر خود حساسیت داشته باشد، پسر از این رفتار الگو می‌سازد و چنین تعارضی را در ازدواج خود تکرار می‌کند. یا اگر دختری در رابطه‌ی مثلث‌وار با والدین خود، در ائتلاف با مادرش بوده و پدرش در این مثلث عضو حاشیه‌ئی باشد، به وجود مردی برکنار از جریان‌های اصلی خانواده عادت می‌کند و در آینده نیز از شوهر خود چنین مردی می‌طلبد (برگرفته از تنای ذاکر، ۱۳۷۸).

نابه‌سامانی خانواده‌گی در یک نسل ممکن است پدید آمدن نابه‌سامانی خانواده‌گی را در نسل بعد آسان سازد (فرضیه‌ی انتقال بین‌نسلی). سه دسته‌ی اصلی از نگره‌ها به تبیین این فرضیه و بررسی تأثیر خانواده‌های نسل اول روی خانواده‌ی نسل دوم پرداخته‌اند:

۱. Gladling, Samuel T

۲. Baum, N

۳. Wampler, K. S., Shi, L., Nelson, B. S. & Kimball, T. G.

۱- نگره‌هایی که رابطه‌ی ولی-فرزندی و به‌ویژه رابطه‌ی مادر-کودک مبنای کار خود قرار داده‌اند. نگره‌های مبتنی بر روی‌کرد روان‌پویشی، مانند نگره‌ی اکرم^۱ (۱۹۷۰)، شارف^۲ (۱۹۸۷)، اسکینر^۳ (۱۹۸۱)، فریمو^۴ (۱۹۹۱)، و بوزورمینی-ناگی و اسپارک (۱۹۷۳) از این دست شمرده می‌شود. بنا بر این نگره‌ها، با تأکید بر ناخودآگاه بودن رفتارها و هیجان‌های همسران نسبت به یک‌دیگر، ریشه‌ی مشکلات رناسویی در گذشته‌ی هر فرد و چه‌گونه‌گی پیوند وی با افراد نزدیک‌اش در دوره‌های آغازین زنده‌گی جست‌وجو می‌شود. پیوند با والدین در دوران کودکی و فرافکنی آن به روابط صمیمانه‌ی بعدی، تعیین‌کننده‌ی کارکرد فرد در رابطه‌ی صمیمانه‌ی زناشویی و برخورد با مسائل استقلال، وابسته‌گی، و تعهد است (کلدن‌بری و کلدن‌بری، ۱۳۸۲).

۲- دسته‌ی دیگر از نگره‌ها، مانند نگره‌ی شناختی-رفتاری، با تأکید بر اصول یادگیری معتقد اند هر یک از همسران، باورها و طرح‌واره‌هایی درباره‌ی پیوندهای صمیمانه دارند که آن‌ها را بر پایه‌ی پیوند با خانواده‌ی اصلی‌شان آموخته و در کنش‌ورزی‌های زناشویی‌شان دخالت می‌دهند.

۳- دسته‌ی سوم، هم رابطه‌ی ولی-فرزندی و هم رابطه‌ی والدینی را بنیان پدیده‌ی انتقال بین‌نسلی می‌دانند که در این زمینه می‌توان به نگره‌ی نظام‌های خانواده‌ی بوئن^۵ اشاره کرد. بر اساس این نگره، افراد هنگام ازدواج و تشکیل خانواده، همسری را برمی‌گزینند که از لحاظ سطح تمایز یافته‌گی همانند خودشان باشد. به سخن دیگر، هر دو به یک اندازه از لحاظ عاطفی به خانواده‌ی اصلی خود جوش خورده باشند. بدین سان، خانواده‌ی تشکیل می‌شود که ویژه‌گی‌هایی همانند خانواده‌ی اصلی‌شان دارد.

تعارض‌های زناشویی عمده را می‌توان در هفت دسته‌ی بنیادی جای داد: کاهش هم‌کاری؛ کاهش رابطه‌ی جنسی؛ افزایش واکنش‌های هیجانی؛ جداسازی امور مالی از یک‌دیگر؛ حمایت‌جویی از فرزندان؛ افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود؛ و کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر (براتی، ۱۳۷۵).

تجربه‌های بالینی درمان‌گران خانواده و نگره‌های فراوان خانواده‌درمانی نشان می‌دهد که در پدیدآیی بسیاری از مشکلات و تعارض‌های زناشویی، خانواده‌ی اصلی نقشی کلیدی و مهم بازی می‌کند (تنای ذاکر، ۱۳۷۸). بنابراین، اگر همسران با آگاهی بیش‌تری از ویژه‌گی‌های فردی خود و همسرشان، و هم‌چنین تأثیرهای خانواده‌ی اصلی بر روابط زناشویی‌شان پا به ازدواج بگذارند، احتمال این که ازدواجی کام‌یاب‌تر داشته‌باشند بیش‌تر خواهد بود. از این رو،

1. Ackerman, Nathan Ward

2. Scharff, Jill Savege

3. Skynner, Robin

4. Framo, James L.

5. Bowen, Murray

پژوهش در زمینه‌ی مقایسه‌ی تعارض زناشویی زوج‌های نسل اول با تعارض زناشویی زوج‌های نسل دوم بایسته به نظر می‌رسد.

هدف پژوهش

هدف اصلی پژوهش بررسی زمینه‌هایی از تعارض‌های زناشویی است که از زوج‌های نسل اول به زوج‌های نسل دوم منتقل می‌شود تا بتوان ضمن بهبود بخشیدن به کیفیت زنده‌گی خانواده‌گی، با آگاهی دادن به زوج‌های جوان درباره‌ی تأثیر خانواده‌ی اصلی بر تعارض‌های زناشویی آنها، بتوان مانع جدایی و طلاق در خانواده‌هایی شد که پیچیده‌گی مشکلاتشان برآمده از نشناختن تعارض و مبانی آن است. همچنین مشاوران خانواده می‌توانند در فرآیند مشاوره و درمان از یافته‌های این پژوهش بهره‌گیرند.

پیشینه‌ی پژوهش

به طور کلی، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تعارض‌ها و مشکلات زناشویی زوج‌ها هم‌سانی زیادی با مشکلات و تعارض‌های زناشویی والدین آنها دارد. فیتزپاتریک و کوئرر^۱ (۲۰۰۳)، در پژوهش خود، با ۱۵۶ زن و ۱۰۴ مرد همسر دار دانش‌جو و والدین‌شان، تعارض‌های خانواده‌ی اصلی را با تعارض‌های فرزندان آنها مقایسه کردند و دریافتند که تعارض‌های زناشویی والدین با تعارض‌های زناشویی فرزندان متأهل آنها همانندی و هم‌سانی فراوانی دارد.

در پژوهش *تالمن، روتولو، و گرهی*^۲ (۲۰۰۳)، همانندی و ناهمانندی کیفیت ارتباط زناشویی در دو نسل (نسل اول و نسل دوم)، با ۲۰۸ زوج تازه‌ازدواج‌کرده در چهار گروه بررسی شد: ۱) زوج‌هایی که هر دو، والدینی با سطح تعارض‌های به‌هنجار داشتند؛ ۲) زوج‌هایی که هر دو از خانواده‌ی بودند که والدین‌شان از یک‌دیگر جدا شده‌بودند؛ ۳) زوج‌هایی که والدین زن از هم جدا شده‌بودند، اما والدین شوهر مشکل زناشویی نداشتند؛ و ۴) زوج‌هایی که والدین شوهر از هم جدا شده‌بودند، اما والدین زن مشکل زناشویی نداشتند. زوج‌هایی که والدین آنها تعارض‌های زناشویی در حد به‌هنجار داشتند، در زنده‌گی خویش نیز تعارض زناشویی کمی گزارش کردند. میزان تعارض‌های دیده‌شده در گروهی که هر دو زوج از خانواده‌هایی با تعارض‌های زناشویی شدید والدین بودند، از سه گروه دیگر بیش‌تر بود. زوج‌هایی که فقط یکی از آنها (زن یا شوهر) از خانواده‌ی بود که والدین‌اش

با یک‌دیگر تعارض‌های زناشویی شدید داشتند، میزان تعارضی کم‌تر از گروه دوم و بیش‌تر از گروه اول گزارش کردند.

در پژوهش هال‌فورد و هم‌کاران^۱ (۲۰۰۳)، و آماتو و سوبولفسکی^۲ (۲۰۰۱)، مشخص شد تجربیات مثبت و پیوندهای مناسب زناشویی، از ارتباط مناسب والدین با یک‌دیگر یاد گرفته‌می‌شود. داشتن والدینی که روابط زناشویی رضایت‌بخشی داشته‌اند باعث می‌شود زن و شوهر ثبات و رضایت زناشویی بیش‌تری داشته‌باشند.

پژوهش وامپلر و هم‌کاران (۲۰۰۳)، در بررسی رابطه‌ی الگوهای دل‌بسته‌گی با کنش‌ورزی‌های همسران نشان داد همسرانی که در خانواده‌ی اصلی خویش تجربه‌هایی منفی مانند توجه کم، خودابرازگری محدود، خوشنودی زناشویی کم در والدین، و پرهیز و دوری‌گزینی را تجربه کرده‌اند، چنین مشکلاتی را در کنش‌ورزی با افراد صمیمی و نزدیک زنده‌گی خویش، یعنی همسر و فرزندان‌شان نشان می‌دهند.

باوم (۲۰۰۳) در پژوهش خود رابطه‌ی شیوه‌ی ارتباط زن و شوهر را با اثر آن بر ارتباط آن‌ها با فرزندان‌شان بررسی کرد و دریافت در ازدواج‌هایی که ارتباط زن و شوهر با یک‌دیگر تعارض‌آمیز است ارتباط والد-فرزندی نیز مثبت و مناسب نخواهد بود. از این رو، فرزندان‌ی که در این خانواده‌ها بزرگ شده‌اند، خود، تبدیل به والدینی می‌شوند که کفایت و کارآمدی مناسبی ندارند. آن‌ها مشکلات زناشویی و تعارض‌های والدین‌شان را فرا می‌گیرند و به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند.

هال‌فورد، سندرز، و برنز^۳ (۲۰۰۰) تأثیر مشاهده‌ی خشونت زناشویی در خانواده‌ی اصلی را بر کنترل تعارض زناشویی زوج‌های جوان بررسی کردند. ۷۱ زوج، با میانگین سنی ۲۹ سال برای زنان و ۳۲ سال برای مردان در این پژوهش شرکت کردند. یافته‌های پژوهش او نشان داد که در میان همسرانی که خشونت زناشویی را در خانواده‌ی اصلی خود گزارش کرده‌بودند، در مقایسه با همسرانی که هیچ کدام خشونت زناشویی را در خانواده‌ی اصلی خود گزارش نکرده‌بودند، احساس‌های منفی بیش‌تری در طول یک موقعیت تعارض‌آمیز رد و بدل می‌شد.

کالموس^۴ (۱۹۸۴) انتقال بین‌نسلی خشونت را با پرخاش‌گری زناشویی بررسی کرد و دریافت که مشاهده‌ی پرخاش‌گری فیزیکی در میان والدین به‌شدت با درگیر شدن در پرخاش‌گری زناشویی ارتباط دارد.

1. Halford, W. K., Markman, H. J., Kline G. H., & Stanley, S. M.

2. Amato, P. R., & Sobolewski, J. M.

3. Halford, W. K., Sanders, M. R., Behrens, B. C.

4. Kalmuss, D.

بارتل-هرینگ و ساباتلی^۱ (۱۹۹۸)، با تکیه بر نگره‌ی چندنسلی سونز، رابطه‌ی تجربه‌های والدین از خانوادگی اصلی‌شان را با سازگاری زناشویی آن‌ها و بسزایی‌های سازگاری روانی-اجتماعی والدین را با تجربه‌های نوجوانان از خانوادگی اصلی بررسی نمود. یافته‌ها نشان داد که تجربه‌های نوجوانان از خانوادگی اصلی می‌تواند از راه غیرمستقیم، با تحارب والدین آن‌ها از خانوادگی اصلی‌شان از طریق بلوغ روانی-اجتماعی و سازگاری زناشویی مادران آن‌ها ارتباط داشته‌باشد. به سخن دیگر، هر چه سطح سازگاری روانی-اجتماعی و سازگاری مادر بالاتر باشد، احتمال بیش‌تری می‌رود که نوجوان دختر رابطه‌اش را با شوهرش تمایز یافته‌تر بداند. افزون بر این، دریافت‌های ذهنی مادر از زبرنظام زن و شوهری در خانوادگی اصلی، غیرمستقیم بر تجربه‌های نوجوان از خانوادگی اصلی تأثیر می‌گذارد.

در پژوهش شولمن و کلین^۲ (۱۹۸۳)، ۸۱ فرزند و والدین آن‌ها به پرسش‌نامه‌ی انتظارات زناشویی پاسخ دادند. یافته‌ها نشان داد که انتظارات فرزندان از ازدواج، با انتظارات والدین‌شان هم‌سان است. انتظارات افراد از ازدواج، یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی نقش زناشویی زوج است. یافته‌ی پژوهش، همچنین این فرض را تأیید کرد که پس از ازدواج، میزان نزدیکی و پیوند زنان با خانوادگی اصلی خود بیش‌تر از نزدیکی مردان به خانوادگی اصلی‌شان است. یافته‌های پژوهش نشان داد که زن و شوهر پس از ازدواج نیز بیش‌ترین تأثیر را از مادران خود می‌گیرند.

محمدیان (۱۳۷۳) برگرفته از رسولی‌نژاد، (۱۳۸۰)، رابطه‌ی مشکلات خانوادگی والدین را با مشکلات خانوادگی فرزندان آن‌ها بررسی کرد. یافته‌های پژوهش او نشان داد فرزندان که در خانوادگی دارای مشکلات زناشویی و پرورشی بزرگ شده‌بودند، به احتمال فراوان، خود نیز مشکلاتی همانند با همسران یا فرزندان خود داشتند.

رضایی (۱۳۷۸) برگرفته از رسولی‌نژاد، (۱۳۸۰)، تأثیر کارایی خانوادگی نسل اول را بر خانوادگی نسل بعد بررسی کرد و میان کارایی خانواده در دو نسل از همسران به روابطی معنادار دست یافت.

رسولی‌نژاد (۱۳۸۰)، تأثیر الگوهای ارتباطی ۱۵۳ زوج دانش‌جو را با الگوهای ارتباطی والدین‌شان مقایسه کرد و نشان داد که رابطه‌ی میان الگوهای ارتباطی زوج‌های نسل اول و دوم معنادار است.

فرضیه‌های پژوهش

فرضیه‌ی اصلی

تعارض زناشویی زوج‌های نسل اول، با تعارض زناشویی زوج‌های نسل دوم هم‌سان است.

فرضیه‌های فرعی

فرضیه‌های فرعی پژوهش، مبتنی بر زمینه‌های سنجش در پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی، چنین است:

۱- در زمینه‌ی کاهش رابطه‌ی جنسی، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۲- در زمینه‌ی جداسازی امور مالی از یک‌دیگر، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۳- در زمینه‌ی کاهش هم‌کاری، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۴- در زمینه‌ی حمایت‌جویی از فرزندان، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۵- در زمینه‌ی افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۶- در زمینه‌ی کاهش رابطه‌ی خانوادگی با خویشاوندان همسر، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

۷- در زمینه‌ی افزایش واکنش‌های هیجانی، تعارض زناشویی والدین با تعارض زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان است.

روش پژوهش

از آن‌جا که تعارض‌های زناشویی والدین از قبل ساخته‌شده و تأثیر خود را بر فرزندان نسل بعد و زنده‌گی مشترک آنان بر جای گذارده‌است، برای مقایسه‌ی هم‌سانی تعارض‌های زناشویی والدین (متغیر مستقل) با تعارض‌های زناشویی فرزندان متأهل آن‌ها (متغیر وابسته)، در این پژوهش، روش علی-مقایسه‌ئی به کار گرفته‌شده‌است.

جامعه‌ی آماری این پژوهش، برای زوج‌های نسل دوم، دربرگیرنده‌ی زن و شوهرهای ساکن اصفهان است که با هم زنده‌گی می‌کنند و زنان برای شرکت در کلاس‌های طرح اوقات فراغت به فرهنگ‌سراهای این شهر مراجعه کرده‌اند. جامعه‌ی آماری، برای زوج‌های نسل اول نیز، دربرگیرنده‌ی مادران و مادرشوهرهای زنان بود. حجم نمونه با دستور زیر برآورد شد:

$$N = \frac{(28)^2 \times (1/96)^2}{(126 \times 0.04)^2} \approx 120.$$

بدین سان، نمونه‌ی پژوهش، دربرگیرنده‌ی ۱۲۰ زن و شوهر، و مادران هر یک از آنان، و بر روی هم، دربرگیرنده‌ی ۴۸۰ نفر خواهد بود (شریفی و شریفی، ۱۳۸۳).

به سه دلیل، فقط مادران نمونه‌ی نسل اول در نظر گرفته شدند: نخست این که پاسخ‌گویی یکی از همسران به پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی، برای نشان دادن تعارض همسران بس است. دوم این که بر اساس نظریات متعدد خانواده‌درمانی و تجربه‌های بالینی درمان‌گران خانواده، معمولاً مادر منتقل‌کننده‌ی تعارض‌های زناشویی به نسل بعد است؛ و سوم این که دسترسی به هر دو همسر نسل اول تقریباً ناشدنی بود.

برای گزینش نمونه، روش نمونه‌گیری غیراحتمالی از نوع گلوله برفی به کار رفت. با مراجعه به فرهنگ‌سراهای اصفهان، به هر کدام از زنان شرکت‌کننده در کلاس‌های اوقات فراغت که خواستار شرکت در پژوهش بودند، اگر دارای چهار ویژه‌گی (۱) زنده بودن همسرشان، (۲) گذشت دست‌کم سه سال از زنده‌گی مشترکشان، (۳) داشتن دست‌کم یک فرزند، و (۴) زنده بودن مادر و مادر شوهرشان بودند، چهار پاکت شماره‌گذاری شده داده شد که در هر پاکت یک نسخه از پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی وجود داشت. نسخه‌ی یک را زنان، نسخه‌ی دوم را همسرشان، و نسخه‌های سوم و چهارم را مادر و مادرشوهرشان پاسخ دادند. از ۸۵۰ نفری که پاکت‌ها را دریافت کرده بودند، ۲۵۳ نفر آنها را بازگرداندند، که پس از بررسی و کنار گذاردن پرسش‌نامه‌های ناقص، ۴۸۰ (۱۲۰×۴) پرسش‌نامه به دست آمد.

ابزار پژوهش

ابزار پژوهش، پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی است که هفت بعد از تعارض‌ها را می‌سنجد: کاهش رابطه‌ی جنسی؛ جداسازی امور مالی از یک‌دیگر؛ کاهش هم‌کاری؛ حمایت‌جویی از فرزند(ان)؛ افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود؛ کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر؛ و افزایش واکنش‌های هیجانی. این پرسش‌نامه، ابزاری ۴۲ پرسشی است

که هر پرسش آن پنج گزینه برای پاسخ دارد با نمره‌ی ۱ تا ۵ دارد. بیش‌ترین نمره‌ی کل پرسش‌نامه ۲۱۰. و کم‌ترین آن ۴۲ است. در این ابزار، نمره‌ی بیش‌تر نشان‌گر تعارض بیش‌تر، و نمره‌ی کم‌تر نشان‌گر رابطه‌ی بهتر است. مولفه‌های پرسش‌نامه به گونه‌ئی ساخته‌شده که با منبر مورد نظر (تعارض‌های زناشویی) ارتباطی نزدیک و مستقیم دارد. بنابراین، برای یافتن روایی این پرسش‌نامه، می‌توان روایی محتوایی آن را بررسی کرد. روایی محتوایی پرسش‌نامه را گروهی از کارشناسان و استادان راهنما و مشاور، بررسی و تأیید کرده‌اند. افزون بر تحلیل محتوایی مفیاس‌ها، برای سنجش روایی محتوایی، هم‌بسته‌گی هر پرسش با کل نمره‌های آزمون در هر مقیاس برآورد شد. آلفای کرون‌باخ در گروهی ۳۲ نفری، برای کل پرسش‌نامه ۰/۵۳، و برای ۷ خرده‌آزمون آن چنین به دست آمد: کاهش رابطه‌ی جنسی ۰/۵۰؛ جداسازی امور مالی از یک‌دیگر ۰/۵۱؛ کاهش هم‌کاری ۰/۳۰؛ افزایش حمایت‌جویی از فرزندان ۰/۶۰؛ افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود ۰/۶۴؛ کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر ۰/۶۴؛ و افزایش واکنش‌های هیجانی ۰/۷۳. (ثنایی، ۱۳۷۹).

هم‌چنین دهقانی (۱۳۸۰) به نقل از نعمتی‌ها، (۱۳۸۱) در هنجاریابی دوباره‌ی پرسش‌نامه با گروهی ۳۰ نفری که به مراکز مشاوره‌ی اصفهان مراجعه کرده‌بودند، آلفای کرون‌باخ را برای کل پرسش‌نامه ۰/۷۱ و برای هفت خرده‌آزمون آن چنین گزارش کرد: کاهش رابطه‌ی جنسی ۰/۶۰؛ جدا کردن امور مالی از یک‌دیگر ۰/۶۹؛ کاهش هم‌کاری ۰/۷۳؛ افزایش حمایت‌جویی از فرزندان ۰/۸۱؛ افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود ۰/۶۵؛ کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر ۰/۸۱؛ و افزایش واکنش‌های هیجانی ۰/۷۴.

یافته‌های پژوهش

در بررسی میانگین تعارض‌ها، با توجه به t به دست‌آمده و t جدول (۱/۹۶) میانگین تعارض‌های زناشویی زن با مادر زن، و نیز میانگین تعارض‌های زناشویی مرد با مادر مرد تفاوت معناداری از نظر آماری ندارد (جدول ۱).

جدول ۱- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۰۶/۱۵	۲۹/۴۳	-۰/۶۱۴	۲۳۸	۰/۵۴
	۱۲۰	۱۰۸/۴۹	۳۸/۴۰			
مرد	۱۲۰	۱۰۹/۶۸	۳۱/۰۸	۱/۹۱	۲۳۸	۰/۰۵۷
	۱۲۰	۱۱۰/۱۳	۲۸/۷۴			

در مقیاس کاهش رابطه‌ی جنسی، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۳۷) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اما اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد با توجه به t به‌دست‌آمده (۲/۸۸) و t جدول معنادار است (جدول ۳).

جدول ۳- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد در مقیاس کاهش رابطه‌ی جنسی

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۱/۳۷	۳/۷۲	۱/۳۷	۲۳۸	۰/۱۶۹
	۱۲۰	۱۳/۴۰	۳/۹۹			
مرد	۱۲۰	۱۱/۸۳	۳/۷۱	۲/۸۸	۲۳۸	۰/۰۰۴
	۱۲۰	۱۳/۲۷	۴/۰۲			

در مقیاس جداسازی امور مالی، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۰/۰۳۸) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد نیز با توجه به t به‌دست‌آمده (۰/۳۳۲) و t جدول معنادار نیست (جدول ۳).

جدول ۳- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد، در مقیاس جداسازی امور مالی

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۶/۱۸	۵/۲۷	۰/۰۳۸	۲۳۸	۰/۹۷۰
	۱۲۰	۱۶/۲۰	۴/۵۲			
مرد	۱۲۰	۱۷/۵۷	۵/۵۳	۰/۳۳۲	۲۳۸	۰/۷۴۰
	۱۲۰	۱۷/۳۳	۵/۲۴			

در مقیاس کاهش هم‌کاری، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۲۱) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد نیز با توجه به t به‌دست‌آمده (۰/۸۶۳) و t جدول معنادار نیست (جدول ۴).

جدول ۴- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد، در مقیاس کاهش هم‌کاری

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۰/۳۷	۳/۲۱	۱/۲۱	۲۳۸	۰/۲۲۴
	۱۲۰	۱۰/۸۳	۳/۶۱			
مرد	۱۲۰	۱۰/۵۷	۳/۷۶	۰/۸۶۳	۲۳۸	۰/۳۸۹
	۱۲۰	۱۱/۰۱	۴/۰۳			

در مقیاس حمایت‌جویی از فرزند(ان)، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۶۴) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اما اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد با توجه به t به‌دست‌آمده (۳/۵۵) و t جدول معنادار است (جدول ۵).

جدول ۵- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد، در مقیاس حمایت‌جویی از فرزند(ان)

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۵/۳۴	۴/۷۱	۱/۶۴	۲۳۸	۰/۱۰۱
مادر زن	۱۲۰	۱۶/۳۷	۴/۷۳			
مرد	۱۲۰	۱۴/۰۰	۴/۹۲	۳/۵۵	۲۳۸	۰/۰۰۰
مادر مرد	۱۲۰	۱۶/۲۴	۴/۵۷			

در مقیاس افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود، اختلاف میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۱۸) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اختلاف میانگین مرد و مادر مرد نیز با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۹۵) و t جدول معنادار نیست (جدول ۶).

جدول ۶- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد، در مقیاس افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۶/۲۳	۵/۰۵	۱/۱۸	۲۳۸	۰/۲۳۹
مادر زن	۱۲۰	۱۷/۰۴	۵/۳۵			
مرد	۱۲۰	۱۶/۰۲	۵/۲۴	۱/۹۵	۲۳۸	۰/۰۵۱
مادر مرد	۱۲۰	۱۷/۳۵	۵/۲۱			

در مقیاس کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به‌دست‌آمده (۰/۸۳۹) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد نیز با توجه به t به‌دست‌آمده (۱/۰۹) و t جدول معنادار نیست (جدول ۷).

جدول ۷- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن، و مرد با مادر مرد، در مقیاس کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۱۴/۵۱	۲۲/۶	۰/۸۳۹	۲۳۸	۰/۴۰۲
مادر زن	۱۲۰	۱۳/۴۰	۳/۹۹			
مرد	۱۲۰	۱۳/۹۶	۶/۴۶	۱/۰۹	۲۳۸	۰/۲۷۶
مادر مرد	۱۲۰	۱۴/۸۳	۵/۷۰			

در مقیاس افزایش واکنش‌های هیجانی، اختلاف آماری میانگین زن و مادر زن، با توجه به t به دست آمده (۰/۱۵۷) و t جدول (۱/۹۶) معنادار نیست؛ اختلاف آماری میانگین مرد و مادر مرد نیز با توجه به t به دست آمده (۱/۸۹) و t جدول معنادار نیست (جدول ۸).

جدول ۸- مقایسه‌ی میانگین تعارض‌های زن با مادر زن؛ و مرد با مادر مرد:

در مقیاس افزایش واکنش‌های هیجانی

گروه	فراوانی	میانگین	انحراف استاندارد	t	df	سطح معناداری
زن	۱۲۰	۲۰/۸۸	۵/۶۲	۰/۱۵۷	۲۳۸	۰/۸۷۵
مادر زن	۱۲۰	۲۰/۷۶	۵/۹۶			
مرد	۱۲۰	۱۸/۷۰	۵/۵۶	۱/۸۹	۲۳۸	۰/۰۵۹
مادر مرد	۱۲۰	۲۰/۵۶	۵/۴۹			

بحث و نتیجه‌گیری

فرضیه‌ی اصلی، تعارض‌های زناشویی والدین را با تعارض‌های زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها هم‌سان دانسته‌است. با توجه به آن که تفاوت میانگین‌های زن با مادر زن و مرد با مادر مرد از نظر آماری معنادار نبود (جدول ۱) این فرضیه تأیید می‌شود؛ یعنی تعارض‌های زناشویی والدین (زوج‌های نسل اول) با تعارض‌های زناشویی فرزندان همسر دار آن‌ها (زوج‌های نسل دوم) هم‌سان است. یافته‌های این پژوهش با پژوهش‌های *وامپلر* و هم‌کاران (۲۰۰۲)، *هال‌فورد* و هم‌کاران (۲۰۰۲)، *فیتزپاتریک* و *کوئرنر* (۲۰۰۲)، *تالمن*، *روتولو*، و *گره‌ی* (۲۰۰۲)، *باوم* (۲۰۰۲)، *آماتو* و *سویوله‌وس‌کی* (۲۰۰۱)، *هال‌فورد*، *سندرز*، و *برنز* (۲۰۰۰)، *سولمن* و *کلین* (۱۹۸۳)، *بارتل-هرینگ* و *ساباتلی* (۱۹۹۸)، *کال‌موس* (۱۹۸۳)، *محمدیان* (۱۳۷۳)، *رضایی* (۱۳۷۸)، و *رسولی‌نژاد* (۱۳۸۰) هم‌سویی دارد.

هم‌چنین یافته‌های این پژوهش در راستای نگره‌های مبتنی بر روی‌کرد روان‌پویشی (*بیون*؛ *فریمو*؛ *شارف*؛ *اکرمن*؛ *بوزورمینی‌ناگی* و *اسپارک*؛ و *اسکینر*) و نگره‌های شناختی-رفتاری است. بر پایه‌ی نگره‌های مبتنی بر روی‌کرد روان‌پویشی، افراد، تجربه‌های پیوندهای نخستین و روابط عاطفی ناهشیار خود با والدین‌شان را ناخودآگاهانه به پیوندهای صمیمانه و زنده‌گی زناشویی خود فراقکنی می‌کنند. فرض نگره‌های شناختی-رفتاری بر این است که هر یک از همسران، باورهای بنیادی (طرح‌واره‌هایی ارتباطی) درباره‌ی خود و پیوندهای صمیمی دارند که با خود به پیوند زناشویی می‌آورند که این طرح‌واره‌ها در طی تجربه‌های گذشته و بر اساس ارتباط آنان با خانواده‌ی اصلی ساخته می‌شود (کلن‌برگ و

با توجه به نتایج آمده در جدول ۲، همسانی تعارض‌های زناشویی زن با مادر وی در زمینه‌ی کاهش رابطه‌ی جنسی، تأیید شد؛ اما همسانی تعارض‌های زناشویی مرد و مادرش در این زمینه تأیید نشد. هنگامی که پیوند گرم و صمیمانه‌ی زن و شوهر، به دلیل رخ‌نمون مشکلات، تبدیل به رابطه‌ی سرد و پرتعارض شود، این مسئله به خصوصی‌ترین رابطه‌ی آن‌ها، یعنی رابطه‌ی جنسی، تأثیری منفی خواهد گذاشت. در دوره‌های مختلف و فرهنگ‌های گوناگون، کاهش رابطه‌ی جنسی به هنگام بروز تعارض، در بیش‌تر و شاید همه‌ی زوج‌ها دیده‌می‌شود که خود نشان‌دهنده‌ی انتقال این زمینه از تعارض زناشویی است. رابطه‌ی جنسی غالباً به عنوان ابزار قدرت به کار می‌رود. تجربه‌های بالینی نشان می‌دهد که قدرت سکس غالباً در دست زن است و به هنگام تعارض آن را چونان اهرم فشار به کار می‌گیرد (بشارت، ۱۳۸۲).

نتایج به‌دست‌آمده با نظریه‌ی شناختی-رفتاری مبنی بر انتقال طرح‌واره‌های شناختی و باورها در خصوص روابط صمیمانه از مادر به فرزند هم‌سو است و طبیعی است که مادر این طرح‌واره‌ها را به فرزند دختر خود منتقل کند.

نتایج آمده در جدول ۳، همسانی تعارض‌های زناشویی والدین و فرزندان همسردار آن‌ها را در زمینه‌ی امور مالی تأیید می‌کند. وجود تنگناهای اقتصادی در خانواده، افزایش تعارض زناشویی را به دنبال دارد و از آن‌جا که تعارض‌های زناشویی احساس ناامنی را در زن یا شوهر افزایش می‌دهد، آنان تلاش می‌کنند با حفظ توان مالی و پس‌انداز شخصی این احساس ناامنی را در خود کاهش دهند. کسی که والدین‌اش در زمینه‌ی مسائل مالی با یک‌دیگر مشکل داشته‌اند، برای پرهیز از این مشکل در زنده‌گی زناشویی خود، و برای افزایش احساس امنیت، می‌کوشد از لحاظ مالی مستقل باشد. هم‌چنان که نگره‌های شناختی-رفتاری و نگره‌های مبتنی بر روی‌کرد روان‌پوشی نیز بیان کرده‌اند، فرد الگوی والدین‌اش را در این زمینه تکرار خواهد کرد. این یافته‌ها، هم‌چنین، با پژوهش محمدیان (۱۳۷۲) هم‌آهنگ است.

جدول ۴ نشان می‌دهد که در زمینه‌ی کاهش هم‌کاری، تعارض‌های زناشویی والدین با تعارض‌های زناشویی فرزندان همسردار آن‌ها هم‌سان است. خانواده‌ی اصلی به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم در این زمینه تأثیرگذار خواهد بود. در شیوه‌ی مستقیم، خانواده‌ی اصلی هر کدام از آن‌ها (زن یا شوهر) با جانب‌داری از فرزند خویش، و یاری و هم‌کاری با وی، به بی‌رنگ شدن سهم طرف دیگر در امور مشترک زنده‌گی زناشویی دامن می‌زند. در شیوه‌ی غیر مستقیم، تأثیر ناخودآگاه والدین بر فرزند در دوران کودکی، و انتقال تجربه‌ها به

فرزندان بر اثر فرآیند یادگیری، باز نمود این زمینه از تعارض را در زنده‌گی زناشویی نسل بعد آسان می‌سازد.

نتایج آمده در جدول ۵، نشان می‌دهد که در زمینه‌ی حمایت‌جویی از فرزند، تعارض‌های زناشویی زن با مادر وی همسان است؛ اما تعارض‌های زناشویی مرد با مادرش همسانی ندارد. هرگاه زن با شوهر به علت تنش، تعارض، نیاز به قدرت، و مانند این‌ها، در شرایطی ناخوش‌آیند قرار گیرند، به رابطه با شخص سومی گرایش می‌یابند. در خانواده، فرزندان نخستین آماج این خواسته اند. از سویی، از آن‌جا که در خانواده، مادر قدرتی کمتر از پدر دارد، و همچنین به دلیل چه‌گونه‌گی ارتباط، نزدیکی بیش‌تری میان مادر و فرزند وجود دارد، رابطه‌ی مثلثی در خانواده غالباً میان مادر و فرزند دیده‌می‌شود. کودکانی که در رابطه‌ی مثلثی با پدر و مادر خود جای می‌گیرند معمولاً کم‌ترین سطح تمایز یافته‌گی را دارا هستند. این کودکان، کانون اصلی مشکلات خانواده‌گی می‌شوند و بدین سان شدت اختلاف میان والدین را کاهش می‌دهند. بر پایه‌ی نگره‌ی بوئن، چون افراد با سطح تمایز یافته‌گی پایین معمولاً با کسانی ازدواج می‌کنند که از همان سطح تمایز یافته‌گی برخوردار اند، خانواده‌ی همانند خانواده‌ی اصلی خویش می‌سازند. همچنین، بوئن اعتقاد دارد افراد کرایس دارند فرزندان‌شان را در همان سطح تمایز یافته‌گی خود پرورش دهند. از این رو، این افراد نیز هنگام رخ‌نمون تعارض، احتمالاً با تمایز یافته‌ترین فرزندان مثلث‌سازی خواهندکرد (کلادینگ، ۱۳۸۲). این یافته‌ی پژوهش با فرضیه‌ی بوئن همسو است.

نتایج آمده در جدول ۶، نشان می‌دهد که در زمینه‌ی افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود، تعارض‌های زناشویی والدین با تعارض‌های زناشویی فرزندان همسر دار آنها همسان است. همچنین بر اساس نتایج آمده در جدول ۷، همسانی تعارض‌های زناشویی والدین با فرزندان همسر دار آنها در زمینه‌ی کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر تأیید می‌شود. از آن‌جا که خانواده‌های هر یک از زن یا شوهر دارای تعارض، معمولاً در جبهه‌ی همسو با فرزندان‌شان اند، تلاش می‌کنند با پشتیبانی بیش از اندازه، فرزندان را از نظر عاطفی بی‌نیاز کنند. از این رو، مرد و زن، هر کدام خانواده‌ی دیگری را برهم‌زننده‌ی پایداری و آرامش زنده‌گی مشترک خود می‌داند و از رابطه‌ی با آنان پرهیز می‌کند. کاهش رابطه‌ی خانواده‌گی با خویشاوندان همسر در زمان تعارض، احتمالاً افزایش رابطه‌ی فردی با خویشاوندان خود را به دنبال دارد. در واقع، این دو زمینه از تعارض دو روی یک سکه است. این یافته‌ها، با نگره‌ی انصاف‌درمانی بوئورمینی‌ناگی و اسپارک هم‌سویی دارد. بنا بر این نگره، چون افراد به گونه‌ی ناپیدا خود را وام‌دار خانواده‌ی خود (پدر و مادرشان) می‌دانند، نمی‌توانند بر خلاف خواست و دیدگاه آنان رفتار کنند. این وام‌داری و وفاداری به

خانواده‌ی اصلی، آن قدر زیاد است که حتا پس از ازدواج نیز فرد می‌کوشد در راستای خواست و دیدگاه والدین‌اش گام بردارد. این احساس با فرآیند انتقال بین‌نسلی به فرزندان منتقل می‌شود و آنان نیز آن را به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند.

نتایج آمده در جدول ۸، هم‌سانی تعارض زناشویی والدین را با تعارض زناشویی فرزندان همسر داران‌ها در زمینه‌ی افزایش واکنش‌های هیجانی تأیید می‌کند. هنگامی که تعارض‌های زناشویی به هر دلیل رخ دهد، اثر آن افزایش واکنش‌های هیجانی است. واکنش‌های هیجانی عمده که بر اثر تعارض‌های زناشویی افزایش می‌یابد غالباً به دو شکل پرخاش‌گری (خشم) و افسرده‌گی به چشم می‌خورد. این یافته با نگره‌ی شناختی-رفتاری در زمینه‌ی یادگیری الگوهای ارتباطی، و همچنین پژوهش‌های فوردها، سندرز، و برنر (۲۰۰۰) هم‌سو است.

با نگاه به بررسی‌های انجام‌شده، به جز پژوهش‌های فوردها، سندرز، و برنر (۲۰۰۰) که هم‌سانی بین دو نسل را در زمینه‌ی افزایش واکنش‌های هیجانی در زمان تعارض بررسی کرده‌است، و نیز پژوهش محمدیان (۱۳۷۳) که همانندی مشکلات مالی والدین را با مشکلات مالی فرزندان همسر داران‌ها سنجیده‌است، در مورد دیگر فرضیه‌های فرعی، پژوهشی انجام نشده‌است. اما از آن‌جا که فرضیه‌های فرعی پژوهش مبتنی بر زمینه‌های سنجش‌شونده در پرسش‌نامه‌ی تعارض‌های زناشویی است، بنابراین در مورد فرضیه‌های فرعی می‌توان به همه‌ی پژوهش‌هایی استناد نمود که در پیشینه‌ی پژوهش و فرضیه‌ی نخست به آن‌ها اشاره شد.

از آن‌جا که با افزایش آگاهی خانواده‌ها و همسران از تأثیر خانواده‌ی نسل اول بر خانواده‌ی نسل دوم، می‌توان از بسیاری از مشکلاتی که ممکن است در این زمینه پدید آید پیش‌گیری کرد، آموزش خانواده‌ها و آگاهی دادن در این زمینه به صورت برنامه‌های آموزشی پیشنهاد می‌شود.

منابع

- براتی، ط. (۱۳۷۵). تأثیر تعارض‌های زناشویی بر روابط متقابل زن و شوهر [پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد]. دانشگاه آزاد واحد رودهن.
- بشارت، م. ع. (۱۳۸۲). مجموعه مقالات کارگاه آموزشی تشخیص و درمان مشکلات بنی‌دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- ثنایی‌ذاکر، ب. (۱۳۷۹). *مقیاس‌های سنجش خانواده و ازدواج*. تهران: انتشارات بعثت.
- ثنایی‌ذاکر، ب. (۱۳۷۸). نقش خانواده‌های اصلی در ازدواج فرزندان. *تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره*، ۲(۱)، ۲۱-۴۶.
- رسولی‌نژاد، م. (۱۳۸۰). *بررسی رابطه‌ی بین الگوهای ارتباطی زن و شوهران و والدین آنها* [پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد]. دانشگاه تربیت معلم.
- شرفی، ح. ب. و شرفی، ن. (۱۳۸۳). *روش‌های تحقیق در علوم رفتاری*. تهران: انتشارات سخن.
- شفیعی‌نیا، ا. (۱۳۸۱). *بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های حل تعارض‌های زناشویی بر بهبود روابط متقابل زن و شوهر* [پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد]. دانشگاه الزهرا.
- گلادینگ، س. (۱۳۸۲). *خانواده‌درمانی*. برگردان ف. بهاری، ب. بهرامی، س. سیف، و م. تبریزی. تهران: انتشارات تزکیه.
- کلدن‌برگ، ا. و کلدن‌برگ، ه. (۱۳۸۲). *خانواده‌درمانی*. برگردان ح. ر. حسین‌شاهی براواتی، و س. نقشبندی. تهران: انتشارات نشر روان.
- مینوچین، س. (۱۳۸۰). *خانواده و خانواده‌درمانی*. برگردان ب. ثنایی‌ذاکر. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Amato, P. R., & Sobolewski, J. M. (2001). The effects of divorce and marital discord on adult children's psychological well-being. *American Sociological Review*, 66(4), 900-922.
- Bartle-Haring, S., & Sabatelli, R. M. (1998). An intergenerational examination of patterns of individual and family adjustment. *Journal of Marriage and the Family*, 60(4), 903-911.
- Baum, N. (2003). Divorce process variables and the co-parental relationship and parental role fulfillment of divorce parents. *Family Process*, 42(1), 117-131.
- Boszormenyi-nagy, I., & Spark, G. M. (1973). *Invisible Loyalties*. New York: Harper & Row.
- Fitzpatrick, M. A., & Koerner, A. F. (2002). You never leave your family in a fight: The impact of family-of-origin on conflict behavior in romantic relationships. *Communication Studies*, 53(3), 234-252.
- Halford, W. K., Markman, H. J., Kline G. H., & Stanley, S. M. (2003). Best practice in couple relationship education. *Journal of Marital and Family Therapy*, 29(3), 385-406.
- Halford, W. K., Sanders, M. R., Behrens, B. C. (2000). Repeating the errors of our parents' family-of-origin spouse violence and observed conflict management in engaged couples. *Family Process*, 39(2), 219-235.
- Kalmuss, D. (1984). The intergenerational transmission of marital aggression. *Journal of Marriage and the Family*, 40(1), 11-19.
- Shulman, S., & Klein, M. M. (1983). Psychological differentiation, self concept, and object relations of adolescents as a function of family consensual types. *The Journal of Nervous and Mental Disease*, 171(12), 734-741.
- Tallman, I., Rotolo, T., & Gray, L. N. (2001). Continuity or change? The impact of parents' divorce on newly married couples. *Social Psychology Quarterly*, 64(4), 333-346.

- Wampler, K. S., Shi, L., Nelson, B. S., & Kimball, T. G. (2003). The adult attachment interview and observed couple interaction: Implications for an intergenerational perspective on couple therapy. *Family Process, 42*(4), 407-515